

تخطئه انقلاب تحت عنوان مرزبندی با ناسیونالیسم

عبدالله مهتدی

اخیرا جزوه‌ای تحت عنوان "ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق"، در نقد مواضع من در قبال رویدادهای کردستان عراق، توسط رفیق منصور حکمت منتشر و در اختیار "عده معینی از رفقا" قرار داده شده است.

حقیقت اینست که هنگام دریافت این جزوه خود من در کار نوشتن نقدی روی مواضع دفتر سیاسی و شخص رفیق منصور حکمت بودم، چرا که با اعتقاد من مواضع رفیق منصور حکمت و دفتر سیاسی حزب در قبال این رویدادها دارای اشتباهات سیاسی جدی و وخیمی بود که برخورد انتقادی صریحی را ایجاب میکرد. با انتشار جزوه فوق طبعاً وظیفه پرداختن به این نوشته مشخص و منجمله جوابگویی به حملات و اتهاماتی هم که به من وارد میکند نیز به کار من اضافه میشود. اما اختلاف سیاسی بر سر مواضع مختلف در قبال تحولات کردستان عراق و نقد من از مواضع دفتر سیاسی بدون این جزوه هم بجای خود باقی بود و به شکل دیگری ارائه میشد. رجوع من در این نوشته به جزوه مذکور و نیز قطعنامه دفتر سیاسی موسوم به "نظرات دفتر سیاسی در مورد رویدادهای اخیر کردستان عراق" است و به مقاله رفیق ایرج آذرین در "کارگر امروز" شماره ۱۴ بنام "ناسیونالیسم و تراژدی کرد" نیز اشاره مختصری خواهم کرد.

ضمناً قبل از شروع بحث از هر رفیق حزبی که این نوشته ممکن است بدستش برسد تقاضا میکنم در نهایت احساس مسئولیت جنبه مطلقاً محرمانه و داخلی آنرا اکیداً رعایت کند. گرچه مندرجات آن نظرات شخصی من است و ک.ر. کومه‌له هیچگونه مسئولیت رسمی در قبال آن ندارد، معیناً نظر به حساسیتی که رابطه ما با دولت عراق دارد، باید از هر نوع درز آن به بیرون شدیداً جلوگیری کرد. بهمین ترتیب از رفقا خواهش میکنم نسخه‌های شخصی شان را نگهداری نکنند و پس از مطالعه جمع آوری و برای دفتر سیاسی پس بفرستند و یا شخصاً بسوزانند.

جزوه رفیق حکمت نه فقط اشتباه قطعنامه دفتر سیاسی مبنی بر نادیده گرفتن انقلاب و قیام مردم عراق و مشخصاً کردستان را تکرار میکند، بلکه مجموعه‌ای از نکات و مسائل نادرست و نیز روشهای غیر اصولی در بحث را نیز به آن اضافه مینماید. در پرداختن به محتوای جزوه مذکور باید روی این نکات و شیوه‌ها هم صحبت کرد، چرا که این جزوه متأسفانه هر چه از طرح موضوع اصلی مورد اختلاف طفره رفته است، در عوض به این‌ها مکان برجسته‌تری داده است.

یکی از چیزهایی که هر خواننده حزبی در مطالعه جزوه مذکور متوجه میشود، و طبعاً جزوه طوری نوشته شده که حتماً وی را "متوجه" کند، اصرار عامدانه‌ای است که جزوه مذکور برای خارج کردن بحث از چهارچوب یک پلمیک سیاسی درونی بخرج میدهد. حملات و اتهامات به من نه فقط از چهارچوب فراکسیون بلکه از چهارچوب حزب نیز خارج اعلام میشود. لازم تشخیص داده میشود که در مقابله با من به سنت حزب کمونیست و سنت سیاسی کومه‌له اشاره شده و از آن تقدیر شود. مواضع و نقطه نظرهای من بعنوان موضعی که "حزب کمونیست و سنت طبقاتی ما را در کردستان عملاً دود میکند و به هوا میبرد" قلمداد میشود و بارها به اینکه چنین موضعی "چطور از یک قطعنامه داخلی در حزب کمونیست سر در می‌آورد؟" و غیره اشاره میشود. (تاکید از من است). گفته میشود که "اگر کسی نویسنده (یعنی من) را نشناسد"، میتواند نوشته‌های من را "بسادگی یکی دیگر از بیانات سخنگویان ناراضی‌تر جبهه کردستان تلقی کند". ادعا میشود که من مساله را بصورت "خیانت آمریکا" مطرح کرده‌ام و از آنجا که این "بحث مکمل سیاست پیشروی به حمایت آمریکا است"، بنابراین من با این کار در عمل طرفدار "تمایل به ادامه عملیات ویرانگر توفان صحرا" شده‌ام. ادعا میشود که من "مشغول دوست‌یابی میان ناسیونالیسم و امپریالیسم" هستم و نظایر اینها.

روشن است که این طرز مجادله مقاصد سیاسی و تشکیلاتی خاصی را دنبال میکند که بعداً طی این نوشته به آن اشاره خواهم کرد.

روش دیگر رفیق منصور حکمت در جزوه مذکور اینست که در ابتدا پاره‌ای احکام عمومی را در قبال ناسیونالیسم ذکر میکند و وانمود میکند که طرف وی در مجادله با این احکام عمومی مخالف است، بدون اینکه خود را محتاج ذکر کوچکترین استدلالی در اثبات این ادعا ببیند. بجای اثبات وجود یک رابطه منطقی، وجود یک رابطه علی بین این نکات عمومی (که گویا طرف مباحثه آنها را رد کرده) و مواضع مشخص این طرف مباحثه، بادعای صرف اکتفا میشود. باین ترتیب بجای استدلال فضا خلق میشود. طبعاً اتخاذ این روش نیز بی حکمت نیست: اتهامات و برچسپ‌های خاصی باید به هر قیمتی به من بچسبند. نتیجه آن هم زیاد دور از انتظار نیست: قربانی شدن منطق، حقیقت‌جویی و انصاف بخاطر اغراض سیاسی معین. ضمناً در ادامه بحث خواهیم دید که اندرزگو خود چقدر برای اندرزهایش در عمل ارزش قائل است.

بهمین قیاس بجای پرداختن به اصل موضوع مورد اختلاف، به آسمان و ریسمان چنگ انداخته میشود تا اتهاماتی حاضر و آماده بهر قیمت چسبانده شود. از این قبیل است قضیه نامربوط هلیکوپترها که گویا من به تاثیر آن در جنگهای کردستان عراق "نقش شامخی" داده‌ام و بهمین مناسبت فصلی در اینمورد بخواننده تحویل داده میشود. و یا بصرف اینکه من در مقاله‌ام برای کارگر امروز نوشته‌ام کردها منطقه نفت خیز و مهم کرکوک را گرفته‌اند، بخود اجازه داده میشود که دو صفحه تمام راجع به اتوپی نفت در نزد ناسیونالیسم کرد قلم فرسایی شود، بدون اینکه وجدان نویسنده آزاری از این بابت احساس کند که آخر طرف وی در این مجادله مطلقاً چیزی در این مورد، نه اثبات و نه نفی، ننوشته است. نتیجه باز هم معلوم است: فاصله گرفتن هر چه بیشتر از یک بحث جدی در مورد موضوعات واقعی مورد اختلاف و تبدیل کردن بحث به یک بهانه‌گیری نازل و غیر اخلاقی. بنظر میرسد متأسفانه رفیق حکمت در مورد این گونه نتایج دغدغه‌ای بخود راه نداده است. در ادامه بحث بناگزیر به این نکات هم مختصراً خواهم پرداخت.

با تمام اینها من تلاش خواهم کرد در این نوشته بطور مشخص اختلاف سیاسی واقعی موجود فیمابین را روشن کنم، نقد خود را از نظرات رفیق حکمت و دفتر سیاسی بر اساس همین اختلاف واقعی بیان کنم و بالاخره به توضیح و دفاع از مواضع خودم پردازم.

اختلاف اصلی بر سر چیست؟

یکی از نکات آزار دهنده در این جزوه که خواننده هر چه بیشتر می‌رود بیشتر به آن پی می‌برد گریز از طرح و بحث موضوع اصلی مورد اختلاف یعنی اینست که آیا مشخصا در کردستان عراق قیامی روی داده است یا نه.

روشن است که اختلاف بر سر ارزیابی از تحولات کردستان عراق بدنبال تمام شدن جنگ خلیج و شیوه برخورد ما نسبت به آن است. بر سر اینست که رویدادهای کردستان عراق، خیزش توده‌ای در آنجا، چه بود و چگونه ارزیابی میشود؟ آیا این یک انقلاب بود، یک قیام مردمی بود که باید از آن پشتیبانی کرد، و یا یک حرکت ارتجاعی، یک عصیان تحریک شده از طرف ناسیونالیسم کرد و امپریالیسم آمریکا بود که شایسته هیچگونه پشتیبانی نیست، بر عکس باید ماهیت آن از طرف کمونیستها افشا شود؟ متأسفانه درست در مورد همین مساله اصلی است که جزوه رفیق منصور حکمت رسماً ساکت است. می‌گوییم رسماً چرا که طبعاً از لابلای استدلالها بخوبی میتوان پی برد که او با ارزیابی دوم موافق است. اما شما هرگز بصراحت چیزی در این مورد در تمام جزوه نمی‌بینید. بعکس این مساله با دقت خاصی نادیده گرفته میشود. این گریز از وارد شدن به اصل موضوع در سرتاسر جزوه بانحاء مختلف خود را نشان میدهد. از همان جمله اول جزوه مذکور این استتار موضوع اصلی مورد اختلاف شروع میشود:

"رویدادهای روزهای اخیر در کردستان عراق و رنج و آوارگی میلیونی مردم در برابر هجوم سفاکانه رژیم عراق در عین حال عمق نفوذ تمایلات و اندیشه‌های ناسیونالیستی کرد در صفوف حزب کمونیست ایران را نیز بار دیگر به نمایش گذاشت." (جزوه مذکور، ص ۱، تاکید از منست.)

بحث فقط بر سر رنج و آوارگی میلیونی نیست، اینکه موضوع مورد اختلافی را تشکیل نمیدهد. بحث بر سر خصلت همین "رویدادهای روزهای اخیر" است. در سرتاسر این جزوه و نیز در قطعنامه داخلی ای که دفتر سیاسی قبلا در رابطه با رویدادهای کردستان عراق صادر کرده است، و نیز در مقالات اعضای دفتر سیاسی در نشریه کمونیست، در همه جا مطلقاً و بطرز عجیبی این قیام قلم گرفته میشود و همه جا فقط دو جنبه یا دو مرحله یعنی جنگ آمریکا با عراق و بعد هم آوارگی مردم کردستان مورد اشاره میگردد. در تمام این موارد از یاد برده میشود که بین این دو مرحله یک مرحله دیگر یعنی بلند شدن و خیزش مردم عراق، چه در جنوب و چه در کردستان، وجود داشت که اتفاقاً همین مرحله یا همین جنبه است که مورد اختلاف است. باز در جای دیگری از جزوه مذکور در جواب به من می‌نویسد:

"با بایگانی شدن "فاز اول" در واقع تمام ریشه‌های واقعیات امروز و تمام چهارچوب تاریخی و مشخص موضوع مورد بررسی، یعنی مصائب و آوارگی مردم کردستان عراق، عملاً به فراموشی سپرده میشود." (جزوه مذکور، ص ۵، تاکید از من است.)

اما موضوع مورد اختلاف مصائب و آوارگی نیست، ماهیت خیزش توده‌ها و روش برخورد ما به آنست. چیزی که در این عبارت و در تمام مواضع و تحلیلهای رفیق منصور حکمت بدست فراموشی سپرده میشود، همان وقوع یک قیام در عراق است، قیامی که آوارگی میلیونی فقط بدنبال آن و بعنوان یکی از نتایج شکست آن پیش آمد.

تفکیک رویدادهای عراق به دو مرحله یا دو جنبه متفاوت از جانب من نیز دقیقاً بخاطر وقوع همین پدیده

خیزش توده‌هاست. اگر شورش و قیامی از طرف مردم عراق صورت نمی‌گرفت، طبیعی است که این تفکیک هم معنی پیدا نمی‌کرد.

در قطعنامه دفتر سیاسی در مورد رویدادهای اخیر کردستان عراق نیز همین اجتناب عمدی، نه فقط از بررسی قیام مردم در کردستان عراق، بلکه حتی از صرف نام بردن آن به چشم می‌خورد و طبعاً نقص اساسی قطعنامه را تشکیل می‌دهد. بند اول قطعنامه می‌نویسد:

"آوارگی میلیونی و مشقات غیر قابل توصیف مردم کردستان عراق، بدنبال کشتار بیش از صد هزار تن از مردم کرد و عرب در عراق در بمبارانها و تهاجم نظامی آمریکا، حاصل و نتیجه سیاست امپریالیستی و ارتجاعی آمریکا در منطقه و گوشه‌ای از طرح عمومی آمریکا برای دنیای پس از جنگ سرد است که شکل دادن به یک "نظم نوین جهانی" لقب گرفته است." (تاکید از منست.)

"حلقه مفقوده" قیام مردم، که تهاجم و کشتار گسترده رژیم عراق بخاطر و درمقابل با آن صورت گرفت، که آنهم بدنبال خود آوارگی میلیونی را ببار آورد، اینجا نیز کماکان غائب است. در سرتاسر این قطعنامه هم بگردید، در هیچ بند دیگر هم اثری از آن نخواهید یافت!

کاملاً قابل درک است که چنین حرکتی از جانب توده‌ها در چهارچوب نظم نوین امپریالیستی ننگند و به رژیم عراق چراغ سبز سرکوب آنرا بدهد، رژیم عراق علیه آن لشکرکشی و کشتار راه بیندازد، و اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد هم آنرا محدود کند و تحت فشار قرار بدهد، اما اینکه "در درون یک حزب کمونیست" آنرا چنین خودسرانه انکار کنند، اینکه این حرکت از نظر کمونیستها نیز ممنوعه شود، دیگر غیر قابل درک و براستی تاسف بار است.

آنوقت نویسنده همین‌ها، کسی که به فاحش‌ترین وجهی خیزش و قیام مردم را، که بدون آن حتی توضیح آوارگی میلیونی ممکن نیست، به میل خود از صحنه "رویدادهای روزهای اخیر" بیرون می‌کشد و حذف می‌کند، مرا به "ایجاد گسستگی مصلحتی در تاریخ" متهم می‌نماید. "ایجاد گسستگی مصلحتی در تاریخ" البته کار بسیار بدی است، اما متأسفانه این خود اندرزگو است که این اندرز را زیر پا می‌گذارد.

در تصویری که رفیق حکمت بدست می‌دهد گویی فقط آمریکا جنگ خلیج را برپا کرده و بدنبال آن، بدون وقوع هیچ رویداد دیگری، کردها در ابعاد میلیونی آواره شده‌اند. این انقطاع عجیب و غیر قابل توضیح، این "گسست مصلحتی در تاریخ"، فقط بخاطر اینست که رفیق ما تصمیم گرفته است بشیوه‌ای کاملاً دلخواهی و در تناقض با فاکتهای مسلم، وقوع یک جنبش توده‌ای انقلابی، یک قیام توده‌ای در آنجا را انکار کند.

خصلت و ماهیت این خیزش توده‌ها چیست و برخورد کمونیستها نسبت به آن چه باید باشد؟

به هر رو فکر میکنم مساله باندازه کافی روشن باشد. حال باید دید ما این جنبش مردم را چطور ارزیابی میکنیم. نظر من در این مورد روشن است: من حرکت و جنبش مردم در کردستان عراق در دوره اخیر را یک جنبش توده‌ای اصیل، یک قیام عادلانه و برحق میدانم که علیه دیکتاتوری و ستم و بی‌حقوقی، علیه شکنجه و اعدام و کوچ اجباری و بمباران شیمیایی صورت گرفت. من پشتیبانی کردن از این جنبش توده‌ای و قیام و از آمال برحق و عادلانه مردم را وظیفه حتمی کمونیستها، صرفنظر از ملیت و کشور محل زندگی، تصور میکنم و

در مورد حزب کمونیست ایران، که در این منطقه فعالیت دارد، این امر را حیاتی و غیر قابل صرفنظر کردن میدانم. در عین حال و از همان ابتدا باید عنصر سوسیالیستی و کارگری را در این جنبش توده‌ای تقویت کرد، به متمایز شدن، استقلال و رشد آن کمک نمود، و نیز از حرکات و شعارها و پلاتفرم‌های رادیکال و دموکراتیک در این جنبش پشتیبانی نمود. این‌ها مولفه‌های کلاسیک و اصولی برخورد به جنبش‌های توده‌ای است که من بدرستی در قطعنامه‌ها به آن اشاره کرده‌ام. (طبعاً اینکه حفظ و تداوم موجودیت و فعالیت حزب کمونیست و شرایط حضور ما در عراق محدودیت‌هایی را در عمل به این موضع تحمیل میکند، مساله‌ای است روشن و من هم میدانم که باید این محدودیتها را برسمیت شناخت. قید احتیاط هم که در قطعنامه من آمده بهمین خاطر است و من بعداً به آن اشاره خواهم کرد.)

وجود و نفوذ جریانهای ناسیونالیستی سنتی کرد در عراق و عملکرد آنها موجهی برای نادیده گرفتن و پشت کردن به انقلاب توده‌ها نیست و این را شرط پشتیبانی از انقلابها کردن عملاً شخص را از بسیاری جنبش‌ها و انقلابهای واقعی جدا میکند.

چیزی که من خواسته‌ام در قطعنامه‌ها در مورد آن هشدار بدهم، هشدار است که بنظر میرسد متأسفانه درست بوده است، اینست که امپریالیستی بودن جنگ آمریکا و اینکه شرایط این قیام بر اثر شکست عراق در این جنگ حاصل شده، ماهیت این قیام را لکه‌دار نمی‌کند. به همین ترتیب تلاش اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد برای ساخت و پاخت با دول امپریالیستی و یافتن جایی برای خود در نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا نیز نمی‌تواند نفس قیام مردم، حق مسلم آنها برای این قیام، و عادلانه بودن حرکت آنها را لکه‌دار نماید. مضافاً که ما امروزه میدانیم، و رفیق حکمت هنگام نوشتن جزوه‌اش کاملاً می‌دانست، که جنبش مردم چه از لحاظ شعارها و شیوه‌های مبارزاتی و چه از لحاظ فعالین سیاسی که آنها هدایت می‌کرده‌اند، توانسته بود تمایز محسوس خود را از نیروها و گرایشهای سنتی نشان دهد.

موضع من در مورد ماهیت لشکرکشی و جنگ آمریکا کاملاً روشن است و در مقاطع مختلف بیان هم شده است، و بعدتر نشان خواهم داد که تجاهل عمدی رفیق حکمت در این مورد و قلمداد کردن آن تحت عنوان "نگفته‌ها"، چقدر خلاف پرنسیپ‌های یک مجادله اصولی و در عین حال چقدر غیرکارساز است. اما چیزی که من با آن مخالفم، و این دقیقاً همان موضعی است که از طرف دفتر سیاسی و رفیق حکمت اتخاذ می‌شود، اینست که جنبش توده‌ها، قیام مردم به پای امپریالیستها و ناسیونالیستها نوشته شود و باین اعتبار تخطئه و طرد شود.

مساله مورد بحث بسیار روشن است: آیا رفیق حکمت قائل به این هست که در کردستان عراق یک قیام مردمی صورت گرفته است، قیامی که کمونیستها باید از آن پشتیبانی کنند، جنبه‌های رادیکال آنها تقویت نمایند، و جناح کارگری و سوسیالیستی را در آن مورد پشتیبانی قرار دهند؟ یا برعکس این حرکت را یک "عصیان" ناشی از تحریکات ناسیونالیستی، یک "پانزده خرداد"، یک "جنبش افغانستان" دیگر میدانند که شایسته هیچگونه پشتیبانی از سوی کمونیستها نیست، بلکه باید افشا و طرد شود؟

ضمناً مساله دو مرحله یا دو جنبه متفاوت از تحولات عراق هم تنها در پرتو روشن کردن همین مساله ممکن است و نه با کلی‌گویی در مورد فازها و غیره. اگر این یک قیام توده‌ای بوده است، اگر آنطور که بعدتر و با فاکت‌های مسلم نشان داده شد، حتی یک جنبش و قیام کمابیش رادیکال و دارای شعارها و اشکال چپ بوده است و مفاهیم جدید، گرایشهای جدید و نیروهای اجتماعی جدیدی را به صحنه آورده است، پس بناگزیر "یک مرحله دیگر، یک جنبه کاملاً متفاوت" از سیاستهای امپریالیستی و جنگ امپریالیستی در منطقه را تشکیل

میدهد، ولو اینکه مسلم است شرایط وقوع آن بر اثر این فعل و انفعالات حاصل شده است. در این حالت نمی‌توان و نباید آنرا به حساب "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها"، بحساب استراتژی و سیاست آمریکا در منطقه و تحریکات ناسیونالیسم کرد بر مبنای این استراتژی گذاشت و باین حساب با آن برخورد کرد. اگر هم بعنوان یک حرکت ارتجاعی، "جنبش مجاهدین افغانستان" و امثالهم در نظر گرفته می‌شود که در راستای استراتژی آمریکا بوده و بوسیله ایادی کرد آن تحریک شده است، البته دیگر نه مرحله متمایزی را می‌سازد و نه قابل پشتیبانی است.

علیرغم اجتناب از برخورد صریح به این مساله، اما از خلال کلیه تحلیلها و نظرات رفیق حکمت کاملا روشن می‌شود که موضع وی بر این شق دومی منطبق است. (مقاله رفیق ایرج آذرین این موضع را بروشنی تمام در خود منعکس می‌کند). بعدتر نشان خواهیم داد که این موضع چگونه نه بر اثر عدم اطلاع از رویدادهای کردستان عراق، بلکه بخاطر نقص دستگاه تحلیلی او در قبال این تحولات است. چرا که اگر نه من و نه دفتر سیاسی هنگام نوشتن قطعنامه‌ها از مضمون و سیر حرکت درونی این جنبش اطلاعات چندانی نداشتیم، اما هنگام نوشتن جزوه خود رفیق حکمت باندازه کافی در این مورد اطلاعات حاصل کرده بود.

در همین رابطه اظهار نظر زیر از رفیق حکمت قابل ذکر است:

"در این نوشته خود را به اهم موضوعات مورد اشاره در این مقالات محدود کردم. علاوه بر این مقالات رفیق مهتدی در مقطع زمانی مشخصی نوشته شده و بنظر من اصولی نبود مشاهدات بعدی ما از روند رویدادها در کردستان و یا اطلاعات دقیقتری که بعدا به دست ما رسید و در مقالات رفیق منظور نشده در نوشته من انعکاس پیدا کند. یکی از این نمونه‌ها جنبش شورایی در کردستان است که در این نوشته کلا به بحث آن وارد نشدم." (جزوه مذکور، ص ۲۹)

در اینجا این وارد نشدن در بحث باصطلاح جنبش شورایی بعنوان مراعات انصاف در مجادله با من، که طبعا موقع نوشتن قطعنامه‌ها کوچکترین اطلاعی از آن نداشتیم، قلمداد می‌شود، و حال آنکه عدم طرح آن دقیقا بخاطر لطمه بزرگی است که همین جنبش شورایی به تحلیل رفیق حکمت وارد می‌آورد. قضیه ساده است: نفس وجود جنبش شورایی در خلال حرکت و جنبش توده‌ها، اولاً گواهی بر انقلابی بودن و مترقی بودن این حرکت مردم و ثانياً گواهی بر وقوع یک قیام توده‌ای است. چرا که مردم در خلال یک عصیان پرو آمریکایی که توسط کنترهای کرد تحریک شده بود که شوراهای را درست نکردند. شوراهای آمریکا - ساخته که نداریم. بر مبنای "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها" هم که شورا درست نمی‌شود. ضمناً توده‌ها ابتدا بساکن و فقط در یک روز آفتابی هم این کار را نکردند. بدیهی است که اصولاً بدون قیام و برچیدن دستگاههای دولتی قادر به این کار هم نمی‌شدند. توده کارگر و زحمتکش، توده تحت ستم، تظاهرات کردند، شعار دادند، مطالباتشان را مطرح کردند، درجه‌ای از اتحاد و تشکل را که در این لحظات ضروری است از خود نشان دادند، بپا خاستند، مراکز و مقرهای دولتی را با قیام خود در هم کوبیدند، خود را مسلح کردند، و در عین حال و بالاخره شوراهای را هم درست کردند. گام برپا کردن شوراهای بدون گام اساسی قیام و در غیاب فضای سیاسی حاکم بر شهرهای کردستان عراق در آنروزها قابل تصور نیست. از لحاظ عملی هم ما امروزه دیگر میدانیم که "کمیته‌های سازمانده شوراهای" کم و بیش همان "کمیته‌های قیام" بودند که وظایف جدید را در دستور خود گذاشته بودند.

بعلاوه وجود جنبش شورایی بلافاصله بمعنای وجود "یک جنبه متفاوت، یک مرحله دیگر" در تحولات عراق است که نباید بحساب امپریالیسم آمریکا گذاشته شود. و این اساس حرف من در برخورد به تحولات عراق است.

بنابراین این پرسش بار دیگر موضوعیت پیدا می کند که: آیا این جنبش توده‌ای، منجمله با شوراهایش، "مرحله کاملاً متفاوتی" هست، یا اینکه قائل شدن چنین تفکیکی یک "گسست مصلحتی در تاریخ" است و "فاز اول با تمام مشخصاتش در فاز دوم هم حکم می راند"؟ تناقض روشن است: یا باید وقوع یک جنبش توده‌ای، یک قیام توده‌ای را پذیرفت، قیامی که بنا بر اطلاعات امروز ما شوراهای را هم از دل خود بیرون داده، که در اینصورت لزوم تفکیک آن از سیاست و جنگ آمریکا در منطقه و نیز از سیاست سازمانهای ناسیونالیستی سنتی کرد ضروری است و یا اینکه وجود این جنبه متفاوت و تفکیکی را که من قائل شده و بر روی آن تاکید کرده‌ام، باید رد کرد که در اینصورت معلوم نیست با تمام فاکنتهای یک قیام توده‌ای باید چکار کرد؟ چاره این تشخیص داده می شود که این مساله فقط بصورت دو کلمه جنبش شورایی، که گویا آنهم مساله دیگری است، مورد اشاره قرار گیرد و بس.

این را هم اضافه کنم که محدود کردن حرکت و جنبش توده‌ای به جنبش شورایی، و حذف کردن تمام زمینه سیاسی آن یک "گسست مصلحتی دیگر در تاریخ" واقعی رویدادهاست و بعنوان وسیله‌ای برای کاستن از مکان و ارزش سیاسی و اجتماعی این حرکت و حفظ انسجام تحلیل رفیق حکمت مبنی بر نفی مولفه قیام توده‌ای به کار گرفته می شود.

ما اکنون - به یمن آمدن تعدادی از رفقای کردستان، و منجمله رفقای از کمیته رهبری کومه‌له، به اروپا - میدانیم که قیام واقعی مردم در آنجا از چه قرار بوده است. چیزی که من هنگام نوشتن قطعنامه‌ها نمی توانستم بدانم، همانطور که دفتر سیاسی نیز موقع نوشتن قطعنامه خود از شرح ماجرا خبر نداشت. اما این رفقا دفتر سیاسی را با جزئیات کافی در جریان گذاشتند. ما اکنون می دانیم که چگونه در دوره قیام و روزهای کوتاه پس از آن نیروهای چپ و کمونیستی در جامعه کردستان رو آمدند، چگونه ابتدا در "کمیته‌های قیام" و سپس در "کمیته‌های سازمانده شوراهای" نبض بخش مهمی از حرکت توده‌ای را در دست داشتند. می دانیم که در شهر سلیمانیه، که نبض این قیام و بخش پیشرو و رادیکال آن را تشکیل می داد و سمت رهبری نسبت به سایر شهرها و مراکز جمعیت را داشت، حدود ۳۵۰ شورا، اعم از شوراهای محلات و یا شوراهای کارگری در محلهای کار، شکل گرفتند. می دانیم که کارگران بعنوان یک نیروی اجتماعی جدید و درمقیاسی که تا آن موقع هرگز سابقه نداشت، با خواستههای خود وارد صحنه سیاسی شدند، از کم کردن ساعات کار، از بیمه بیکاری، از کنترل کارگران بر مدیریت و بر امور موسسات تولیدی، از حکومت کارگری، از رفاه و عدالت اجتماعی صحبت کردند. می دانیم که این کارگران، که تا آن موقع زیر فشار دیکتاتوری مرکزی از یکطرف و سلطه سیاسی و فکری اپوزیسیون بورژوا ناسیونالیست از طرف دیگر مجال ابراز وجود مستقل نداشتند، برای اولین بار آزادانه و در مجامع و گردهم آیی‌های بزرگ بعنوان "شخصیت‌ها"، "فعالین" و "گردانندگان" جنبش در این دوره به میدان آمدند و بعضاً به صدر امور شهرها رانده شدند. می دانیم که در این جنبش و در این دوره برای اولین بار در تاریخ حرکت‌های سیاسی جامعه کردستان عراق، زنان در یک مقیاس اجتماعی وسیع در این تحرک سیاسی و اجتماعی شرکت کردند، در شوراهای نماینده شدند، سخنرانی کردند، مسلح شدند و بعنوان یک نیروی اجتماعی ظاهر شدند. می دانیم که جریان‌های مذهبی نفوذ بسیار کمی بدست آوردند و تازه علناً از طرف سخنرانان و گردانندگان حرکت مردم مورد انتقاد قرار گرفتند.

مسلم است که هیچکدام از اینها نیز نه از لحاظ شعارها، نه از لحاظ روشها و نه از لحاظ نیروی اجتماعی محرکه آنها در چهارچوب سنتی ناسیونالیستی نمی گنجد و با "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها" قابل توضیح نیست. بعلاوه می دانیم که شروع قیام در سلیمانیه و حتی اتمام کار و تصرف مواضع نیروهای دولتی قبل از اینکه نیروی پیشمرگ سازمان‌های سیاسی حتی فرصت رساندن خود به شهر را پیدا کرده باشند، صورت گرفت. می دانیم که پس از ورود سازمانهای سیاسی سنتی کرد و نیروی پیشمرگ آنها به شهرها بین حرکت‌ها و

ابتکارات کارگری و توده‌ای با سیاست و روش بورژوازی و "حکومت‌گرانه" و از بالای این سازمانها اصطکاک ایجاد شد و این سازمانها چگونه برای محدود کردن شعارهای کارگران و زحمتکشان، برای تنزل خواسته‌هایشان، برای خالی کردن زیر پای سازمان یابی شان به تکاپو افتادند، در مقابل آنها ایستادند و منجمله از رادیویشان شوراهای را مالیده اعلام کردند.

همچنین می‌دانیم که طی دوره قیام نه فقط از کینه ملی علیه اعراب و از هیچگونه انتقام‌گیری از ساکنان عرب و یا حتی سربازان عرب خبری نبود، نه فقط قیام بر اساس این انگیزه به حرکت در نیامده و یا خود آنرا تقویت نکرده بود، بلکه برعکس فضای تفاهم بین کرد و عرب گسترش پیدا کرد.

و بالاخره می‌دانیم که در این جریانها نه فقط تمام سنت طبقاتی ما در کردستان دود نشد و بهوا نرفت، بلکه چقدر هم بر محبوبیت و نفوذ و اعتبار حزب کمونیست و کومه‌له افزوده شد و چطور همه جا با استقبال و شور و علاقه توده‌های زحمتکش و نیروهای رادیکال و سوسیالیست روبرو می‌شد.

همه اینها و جزئیات بسیار بیشتری را هم دفتر سیاسی می‌داند و گزارش‌های دست اولی در این خصوص دریافت کرده است. اما رفیق حکمت ترجیح می‌دهد اینها را نادیده بگیرد و کماکان سیاست "گسست مصلحتی در تاریخ" را ادامه دهد. ترجیح می‌دهد درست در موقعی که جنبش در کردستان عراق برای اولین بار به آشکارترین نحوی فراتر رفتن خود از قالبهای سنتی، شعارهای سنتی و روشهای سنتی را نشان داد، چشم خود را ببندد و کماکان همه چیز را به حساب "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها" بگذارد.

بگذارید همینجا تاکید کنم که حتی اگر قیام مورد بحث قادر نمی‌شد این اشکال سازمان‌یابی را هم بخود بگیرد، اگر شوراهای و شعارهای چپ را هم به آن ترتیب از خود بروز نمی‌داد، کماکان بعنوان پیاخاستن مردمی تحت ستم علیه استبداد و بی حقوقی، بعنوان اعتراض توده کارگر و زحمتکش به شرائط زندگی شان و عرض اندامشان در مقابل وضع موجود، قابل پشتیبانی بود. طبعاً وجود عوامل فوق این پشتیبانی را ده چندان می‌کند.

همین طور باید این را هم تاکید کنم که برسمیت شناختن قیام توده‌ها و پشتیبانی اصولی از آن بهیچوجه بمعنای چشم بستن بر کمبودها و نقاط ضعف آن نیست. وجود توهم نسبت به سازمانهای بورژوازی در اپوزیسیون، وجود مخلوط‌های ارتجاعی و غیره (پدیده‌هایی که کم و بیش در همه انقلابها و قیامهای معاصر وجود داشته‌اند) باید بررسی و نقد شده و بمنظور جدا کردن عملی کارگران و توده زحمتکش مورد توضیح و روشنگری قرار گیرد. بعبارت دیگر به خود این انقلاب نیز باید با دید انتقادی نگاه کرد. حتی - و بویژه - عملکرد جناح رادیکال و کارگری و سوسیالیست این حرکت نیز باید با دقت و دلسوزی مورد بررسی انتقادی قرار گیرد، نقاط قوت و ضعف آن شکافته شود، تجارب و درسهای آن جمع‌بندی شود و برای تحکیم و تقویت آینده این گرایش بکار گرفته شود.

بعلاوه این را هم اضافه کنم که سیربعدهی تحولات ممکن است جنبه‌های منفی را رشد دهد و دامن بزند: فاکتورهایی مانند کم‌دوامی این جنبش و شکست آن، سرکوب بیرحمانه و بعد هم آوارگی میلیونی و مشقات و بدبختی‌هایی که ببار آمد، نفوذ سازمانهای سیاسی ناسیونالیست کرد و سیاست آنها مبنی بر وابسته کردن مساله کرد به استراتژی امپریالیستها و متوهم کردن مردم به پشتیبانی آنها، تثبیت نسبی رژیم عراق، احساس بی‌پناهی در توده‌های کرد و غیره و غیره، می‌تواند منشاء رکود، سرخوردگی و بی‌تفاوتی سیاسی شود و حتی برای دوره‌ای انحطاط سیاسی را دامن بزند. اما هیچوقت نباید فراموش کرد که پدیده‌های فوق نه از نتایج قیام

وانگهی همه اینها عواملی هستند که کمونیستها باید در مقابل آن بایستند و با آن مبارزه کنند. طبیعی است که امپریالیستها، رژیم عراق و ناسیونالیسم کرد همگی، بدرجات و بانحاء مختلف، در این چشم دوختن به بالا، در نومید کردن مردم از حرکت انقلابی مستقل خود، در بی نتیجه نشان دادن اراده و ابتکار مستقیم خودشان، در تبدیل کردن خاطره انقلاب به یک کابوس برای توده کارگر و زحمتکش که باید از این پس از آن حذر کنند، ذینفعند و نتیجه عملی سیاستهایشان همین است. اما تعجب اینست که کمونیستها چرا انقلاب توده‌ها را انکار می‌کنند؟ آنها دیگر چرا بخاطر این کار ملامتشان می‌کنند؟ چرا بجای اینکه در مقابل چشم همه دنیا جنبه روشن و تابناک این حرکت کارگران و زحمتکشان را برجسته کنند، و نشان دهند که اتفاقا غیر از "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها"، مولفه‌های دیگری نیز هستند که باید بحساب آورده شوند و اتفاقا همین‌ها نیروی محرکه اصلی این قیام را تشکیل می‌دادند، سعی می‌کنند آنرا نادیده بگیرند و یا بیالایند؟ چرا بجای اینکه توطئه سکوت رسانه‌های جهانی و ناسیونالیسم عرب و کرد را بشکنند و بگویند که: خیر، تحولات اخیر فقط صحنه کشاکش نیروهای بورژوا نبود، کارگران و مردم زحمتکش و تحت ستم هم بلند شدند، سربلند کردند، تلاش کردند مهر خود را بر روند تحولات بکوبند و تا توانستند خلاف "نظم نوین جهانی" شما عمل کردند، چرا بجای اینها همان روایت "ژورنالیسم متعارف" و "استادان دانشگاه" مبنی بر "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها"، مبنی بر اینکه این تحولات فقط عرصه تاخت و تاز نیروهای بورژوا بوده است را تکرار می‌کنند؟

راستش این اولین بار است که من می‌بینم در حزب کمونیست این لجاجت عجیب در نفی یک حرکت انقلابی توده‌ای بخرج داده می‌شود. در این مورد، بر خلاف همیشه، باید ابتدا سکوت و بی تفاوتی بخرج بدهیم، بعد باکراه قطعنامه‌ای صادر کنیم که تازه در آن کلمه‌ای راجع به جنبش و قیام توده‌ها نباشد، و بعد که فاکتها را هم دانستیم کماکان این حرکت را آمریکایی، مشابه مجاهدین افغان و غیره بنامیم و حداکثر به ذکر دو کلمه جنبش شورایی، که گویا آنهم چیز دیگری است، اکتفا کنیم؟ براستی تاسف‌آور است. چرا باید رفقای که از متن جریان آمده‌اند، ساعتها با ما کلنجار بروند و انبوهی انکار ناپذیر از شاهد و مثال بیاورند و قسم بخورند تا وجود یک انقلاب مردمی، یک جنبش کارگران و زحمتکشان، یک مبارزه برحق و عادلانه مردم تحت ستم و لزوم برسمیت شناختن آنرا بما بقبولانند و دست آخر هم نتوانند؟ چرا باید چنین روش تاسف‌باری در حزب ما و آنهم از طرف رهبری آن اتخاذ شود؟

تنظیم مناسبات با نیروهای اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد چگونه باید باشد؟

یکی از نکاتی که بارها در جزوه رفیق حکمت تکرار می‌شود و بعمد مکان غیر واقعی به آن داده می‌شود و مورد بهره برداری قرار می‌گیرد، بندی است که در قطعنامه اول من راجع به نیروهای اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد عراق آمده است. من مضمون این بند را هم اینجا بررسی می‌کنم و نشان می‌دهم که در همین مورد هم چقدر حق با من است، اما قبلا لازم می‌دانم که بگویم که این روش تنها در چهارچوب خط مشی عمومی که من سعی کرده‌ام تصویر کنم قابل توضیح است، در حالیکه رفیق حکمت بعمد و بنا به مقاصد خاصی که دارد تمام چهارچوب عمومی این خط مشی را کنار می‌گذارد و طوری وانمود می‌کند که من همین بند را نوشته‌ام و بس.

من از خواننده تقاضا می‌کنم یکبار دیگر قطعنامه‌های من را مطالعه کند تا بتواند آنرا در کلیت خود، و نه به شکل تکه پاره و دلخواهی که رفیق حکمت عرضه می‌کند، مورد ملاحظه قرار دهد. در قطعنامه اول پس از بخش مقدمات که در آن راجع به اهداف و سیاست آمریکا و جنگ آن در منطقه، راجع به قیام مردم عراق - و

نه فقط کردستان - و زمینه بروز آن، راجع به لزوم تفکیک قائل شدن بین "دو مرحله یا دو جنبه کاملاً متفاوت"، "یکی تلاش‌های جنگی و سپس جنگ آمریکا در منطقه و دیگری شورش و قیام مردم در داخل عراق"، راجع به دخالت دولتها و نیروهای بورژوازی منطقه در این تحولات و مطامع آنها و غیره صحبت می‌کنم، وارد نتیجه‌گیری سیاسی و عملی شده و در این بخش هم ابتدا چهارچوب عمومی سیاست خودمان را در قبال اوضاع داخلی عراق اینطور بیان می‌کنم:

"سیاست و روش ما در برخورد به این اوضاع بطور خلاصه باید بر هشیاری و مقابله با خطر ناشی از دخالت و عملیات نظامی جمهوری اسلامی علیه نیروهای ما در مرز، حفظ نیروهای خود و تقویت و انسجام سیاسی و تشکیلاتی آنها و بالا بردن آمادگی برای برخورد با شرائط جدید، حفظ اعتبار کومه‌له و احترام و محبوبیت آن در کردستان عراق، تداعی نشدن با رژیم عراق و ابراز سمپاتی با مردم و مشکلات و مشقات و نیز امیال عادلانه آنها، کمک (در حد امکان) به شکل‌گیری و تقویت جریانهای کارگری مستقل، کمک (در حد امکان) به شکل‌گیری جریانهای کمونیستی و کارگری مبتنی باشد و در عین حال نباید روابط ما را با دولت مرکزی خصومت آمیز کرده و انتقام‌جویی آنها را تحریک نماید و آینده حضور ما در آن منطقه را در صورت تثبیت دولت کنونی عراق بخطر بیندازد."

رفیق حکمت میل دارد تمام این بحث را قلم بگیرد و نویسنده آنرا "یکی دیگر از سخنگویان ناراضی تر جبهه کردستان" خطاب کند. اما باید بگویم که من کماکان اساس روش برخورد درست به اوضاع داخلی عراق در آن موقع را همین می‌دانم. رفیق حکمت که نمی‌تواند ایراد واقعی به این خط مشی بگیرد، راه ساده‌تری را انتخاب می‌کند یعنی اصلاً وارد یک بحث جدی در اینمورد نمی‌شود، بلکه "گسست مصلحتی" را ادامه داده و آنرا بکلی نادیده می‌گیرد.

به هر رو من پس از ذکر رئوس خط مشی، وارد بندهای مشخصی می‌شوم که با اعتقاد خودم هر کدام بنحوی به پیشبرد این خط مشی عمومی کمک می‌کنند، از آمادگی در مقابل عملیات احتمالی جمهوری اسلامی، تقویت دیسیپلین در صفوف خود و تلاش برای پیدا کردن راههای ارتباطی گرفته تا بررسی تاثیرات آن بر کردستان ایران، تغییر فضای رادیو، کمکهای انسانی به مردم و غیره. در این بخش است که بندی را به برقراری ارتباط با اپوزیسیون سنتی کرد عراق اختصاص می‌دهم.

اجازه بدهید بگویم چرا برقراری اینگونه ارتباطها برای تداوم و پیشبرد فعالیت ما در آنجا ضروری است و چه عللی آنرا ایجاب می‌کند:

اولاً - این ارتباط ضروری است باین دلیل که حفظ موقعیت سیاسی ما و تداوم فعالیت ما در منطقه ایجاب می‌کند با این نیروها مناسبات تفاهم‌آمیزی داشته باشیم. همین ضرورت، در سطح دیگری، باعث شده است که ما با دولت عراق رابطه بگیریم و این رابطه را ادامه دهیم و حتی ملاحظات خاصی را در کارمان بخود هموار کنیم. این مثل روز روشن است. فرض کنید کردها با حکومت مرکزی به توافقی، پایدار یا نیمه پایدار، بر سر خودمختاری برسند. در آنصورت بلافاصله ما این سازمانها را در قالب مقامات و کاربدستان مختلف دولتی و یا شبه دولتی خواهیم دید. ما باید چگونه رابطه مان را با آنها تنظیم کنیم؟ همه می‌دانند که آنها، با توجه با روابط گسترده‌ای که با ایران دارند، چه امکاناتی می‌توانند داشته باشند، و بمراتب مهمتر از آن چه محدودیت‌ها و فشارهایی میتوانند روی فعالیت ما قرار دهند. کسی که بخواهد به بقا و تداوم فعالیت حزب کمونیست در این منطقه فکر کند، ناگزیر است برقراری روابط تفاهم‌آمیز و یا حداقل غیر تشنج‌آمیز با این

نیروها را مورد ملاحظه قرار دهد.

ثانیا_ برقراری این ارتباط از این نظر لازم است که علاوه بر هدف مذکور در فوق، اساس سیاست ما در قبال تحولات داخلی عراق یعنی "کمک به شکل‌گیری و تقویت جریانات کمونیستی و کارگری، کمک به تقویت جریانات کارگری مستقل"، بدون آن دچار بیشترین اصطکاک می‌شود. با کنترا کنترا نمی‌توان این واقعیت را مخفی کرد که اتحادیه میهنی در صفوف خود دارای عناصر و کادرهایی است که مایل به داشتن روابط دوستانه با کومه‌له هستند و "برقراری ارتباط و جلب دوستی آنها در سطوح مختلف" پیشبرد فعالیت ما را از هر دو جنبه فوق تسهیل می‌کند و یا حداقل از مشکلات و اصطکاکهای آن می‌کاهد، تبلیغات ضد کمونیستی و ضد کومه‌له را در میان آنها با موانع معینی روبرو می‌سازد و غیره.

اگر کسی نخواهد مساله را عمدا مسخ و لوث کند، اینها بسادگی قابل درک است.

ضمنا اینرا هم اضافه کنم که تلاش ما برای برقراری چنین روابطی فقط یکی از فاکتورهایی است که می‌تواند آنرا حفظ کند. فاکتور اصلی بهرحال شرایط واقعی در منطقه و سیر عینی اوضاع است.

ثالثا_ من معتقد بوده و هستم که به نیروهای اپوزیسیون کرد، تا جایکه در مقابل رژیم عراق و سرکوب وی قرار گرفته‌اند، باید ملایم‌تر برخورد کرد و نوک تیز حمله را نه روی آنها بلکه روی رژیم عراق قرار داد. (این از لحاظ اصولی درست است، مصلحتها به کنار.) بر عکس به نسبتی که آنها در مقابل حرکت کارگران و زحمتکشان، در مقابل ابتکارات توده‌ای و جریانات رادیکال و سوسیالیستی قرار می‌گیرند، باید نوک تیز حمله را متوجه آنها کرد. این سیاستی است که ما حتی در مقابل حزب دموکرات، حتی در دوره‌ای که به جنگ علیه ما مشغول بود، پیش می‌بردیم. اگر قرار است به سنت کومه‌له اشاره شود، باید این موضوع هم یادآوری شود.

رابعا_ و بالاخره نباید فراموش کنیم که ما بهرحال در آنجا یک سازمان خارجی هستیم، بنابراین مساله مورد بحث با حق تعیین سرنوشت هم مربوط می‌شود. بعبارت دیگر به نسبتی که مردم کرد بهر دلیل آنها را نمایندگان خود در قبال مطالبات ملی‌شان بحساب بیاورند، ما باید بطور عمده از طریق تقویت جریانات سوسیالیستی، رادیکال و دموکراتیک در خود جامعه کردستان عراق وارد عمل شویم، تا اینکه بعنوان طرف مستقیم آنها وارد مقابله شویم. برای روشن شدن مساله، وضعیت فلسطین را در نظر بگیرید. علیرغم همه نقدها که ما از سازمان آزادیبخش فلسطین و رهبری آن داریم، اما از آنجا که پذیرش این سازمان بعنوان نماینده مردم فلسطین خود یکی از خواسته‌های مردم را تشکیل میدهد، لذا این محدودیت خاصی را به بیان و شیوه طرح نقد ما تحمیل میکند. در مورد کردستان عراق، تا جایکه من اطلاع دارم، این اتفاق آرا در مورد رهبری وجود ندارد، ولی بهر حال این مساله را هم نمی‌توان نادیده گرفت. طبعاً این در اساس موضعگیری و نقد ما از این جریانات تغییری نمی‌دهد، اما بهر حال ملاحظاتی را ایجاد می‌کند که البته برای سوسیالیست کرد عراقی نمی‌تواند و نباید باین شکل مطرح باشد.

بنابراین مساله کاملاً روشن است. واضح است که من نه پشتیبانی از سیاستهای این اپوزیسیون، نه پشتیبانی از استراتژی جهانی، منطقه‌ای و داخلی آنها، بلکه برقراری روابط تفاهم‌آمیز و اظهار همدردی در قبال سرکوب رژیم عراق را مد نظر دارم، از توضیح مواضع خودمان و کسب امکانات و غیره صحبت می‌کنم، از برقراری ارتباط برای کمک به بقا و تداوم فعالیت‌مان در منطقه و برای پیشبرد بهتر سیاستمان در آنجا حرف می‌زنم، و این را هم با توجه به مجموعه دلائل فوق می‌گویم. کسی که قصد پشت پا گرفتن و پاپوش دوختن نداشته باشد میدانند

که من در چه متنی و به چه معنایی و با توجه به چه شناخت متقابلی از یکدیگر در حزب، از برقراری این روابط صحبت می‌کنم. وانگهی این روشی است که کمابیش، تا جاییکه من اطلاع دارم، از طرف ک.ر. کومه‌له هم در این دوره در پیش گرفته شده است.

اما بگذارید در پایان این مبحث به نکته دیگری هم اشاره کنم تا بهتر نشان داده شود که چطور این مساله مورد بهره‌برداری نابحق و ناموجه قرار گرفته است. در دوره‌ای که جنگ آمریکا علیه عراق شروع شده و ارتباط ما رفقایمان در آنجا قطع گردیده بود، خود رفیق حکمت و نیز دفتر سیاسی از من خواستند که با اتحادیه میهنی ارتباط بگیرم و سعی کنم امکانات ارتباطاتی از آنها بدست آورم. آنموقع رفیق حکمت فکر نمی‌کرد که این کار "سنت طبقاتی ما را در کردستان دود می‌کند و بهوا می‌برد". برعکس احتمالا توصیه و درخواست دفتر سیاسی از من برای کسب امکانات از این نیروها، که طبعا مستلزم وجود درجه‌ای ارتباط تفاهم‌آمیز است، برای این رفقا درایت هم معنی می‌داد، ولی در مورد من به چنین اعلان جرمی منجر می‌شود.

واقعیت اینست که این مساله پرده استتار و یا بهتر بگویم گرد و خاکی است که توجه را از مساله اصلی و اختلاف اصلی، یعنی برسمیت شناختن خیزش و قیام توده‌ای در کردستان عراق و لزوم پشتیبانی اصولی از آن و تقویت جناح کارگری، سوسیالیستی و رادیکال، که اینها اساس بحث من است، منحرف می‌کند.

آیا موضع دفتر سیاسی روی جنگ خلیج اشکالی دارد؟ سابقه این بحث چیست؟ نتایج عملی آن کدامند؟

هنگامیکه من در قطعه‌نامه اول از "تغییر فضای رادیو" صحبت می‌کنم، رفیق حکمت در مقابل می‌نویسد:

"اینجا در واقع دارد این گفته می‌شود که "با شروع فاز دوم و طرح مساله کرد، موضع دفتر سیاسی باید تعدیل بشود و گرنه دفاع از عراق محسوب می‌شود". اولاً، منفعت ملی ظاهراً می‌تواند رنگ حقیقت را هم عوض کند. اگر موضع دفتر سیاسی در قبال بحران خاورمیانه پرو-عراقی بوده و یا می‌توانسته چنین تعبیر بشود، این را باید در همان چهارچوب نشان داد، علیه آن ایستاد و موضع سوسیالیستی را بیان کرد. اگر نه، آنوقت با ورود ملت کرد به صحنه، حقیقتی که ما داریم برای توده کارگر و زحمتکش روشن می‌کنیم تعدیل نمی‌شود و تغییری در خصلت موضع ما نسبت به واقعیات مورد بحث داده نمی‌شود." (جزوه مذکور، ص ۱۵)

نوشته فوق می‌خواهد این استنباط را بدست بدهد که گویا این اولین بار است، و آنهم بنا به تعبیر دلخواه نویسنده بخاطر اینکه "کرد بمثابه یک ملت به صحنه آمده و مصلحت ملی به شاخصی تبدیل شده که این ملت با آن رهبری‌ای که دارد تمام صف بندی در بحران خاورمیانه را با آن قضاوت می‌کند"، که من انتقاد خاصی را به این موضع وارد می‌دانم و کمبود خاصی را در آن مشاهده می‌کنم. واقعیت اینطور نیست و رفیق حکمت که طرف اصلی من در بحث مربوطه بوده است، بهتر از هر کس دیگر این را می‌داند. از همان موقعی که اولین اعلام موضع دفتر سیاسی بشکل مصاحبه رفیق حکمت در کار تهیه و چاپ بود، من از کمبود معین و یا خلاء معینی در این موضع با خود دفتر سیاسی صحبت کرده‌ام. متأسفانه فرصت این فراهم نشد که من با طول و تفصیلی که مایل بودم در این مورد اظهار نظر کنم، اما نظرم را باختصار در مورد پیش نویس این موضع یادآور شدم.

من از جنگ طلبی و از اهداف آمریکا از این تلاشهای جنگی، از "نظم نوین جهانی" و امپریالیستی بودن آن، از

امپریالیستی بودن لشکرکشی آمریکا و لزوم مبارزه برای جلوگیری از جنگ صحبت کردم. گفتم که آمریکا بعنوان یک امپریالیسم رو به افول شدت به این جنگ نیاز دارد، گفتم که کویت برای امپریالیسم آمریکا بهانه‌ای بیش نیست، و همانطور که ترور ولیعهد اتریش در صربستان برای قدرتهای امپریالیستی ابتدای قرن بهانه‌ای برای جنگ با هدف تقسیم جهان بود و خصلت و ماهیت آن جنگ را نمی‌توانست توضیح بدهد، تلاش برای باصطلاح "آزادسازی کویت"، که در واقع بمعنای حفظ انقیاد کنونی آنها تحت شیوخ ارتجاعی است، توضیح واقعی این جنگ نیست، بهانه و پرده استتار آن برای افکار عمومی دنیا است. و سایر نکات که اینجا مجال طرح آنها نیست و بهر حال اجزاء یک موضع سوسیالیستی در این مورد را تشکیل می‌دهند. در عین حال من روی یک نکته بعنوان یک خلائی که در تحلیل و موضعگیری دفتر سیاسی وجود داشت و نقضی که باعتقاد من باید اصلاح می‌شد، صحبت کردم. گفتم به رژیم عراق هم باید برخورد شود، اساساً نه در رابطه با اشغال کویت، بلکه اساساً در رابطه با مردم خود عراق. گفتم در تصویری که شما داده‌اید مردم عراق و طبقه کارگر غائبند. کمونیست عراقی در نظر گرفته نشده است. از سابقه حکومت عراق در دو سه دهه اخیر صحبت کردم و گفتم بجا گذاشتن این خلاء را اشتباه می‌دانم. ما باید بدون اینکه ذره‌ای نوک تیز حمله را از روی آمریکا برداریم، رژیم عراق را هم مورد انتقاد قرار دهیم. از بخود گرفتن چهره مذهبی و تقویت جریان‌های اسلامی در جهان عرب، از توهم آفرینی در میان توده‌های فلسطینی هم صحبت کنیم.

بهر رو این اساس انتقاد من از نقص معینی بود که بنظر من در موضعگیری دفتر سیاسی وجود داشت. در سایر موارد و در مورد تحلیل جنگ و موضعگیری در قبال آن من خودم را هم عقیده می‌دانستم و می‌دانم و بر همین مبانی در مجامع و فرصتهای درون و بیرون حزبی صحبت کرده‌ام، بر همین مبانی، بسیار پیشتر از موضع دفتر سیاسی، برای رفقای کردستان نوار فرستاده‌ام و نیز بعدتر در کارگر امروز شماره ۱۲ مطلب نوشته‌ام که گرچه بالاجبار همه جنبه‌های بحران خاورمیانه را نمی‌توانست شامل شود، اما حداقل نشان می‌دهد موضع من چه بوده است. اینکه رفیق حکمت عامدانه این‌ها را جزو "نگفته‌های" من قلمداد می‌کند، تنها دوری و بی‌اعتنایی وی به حقیقت را برملا می‌کند. رفیق حکمت براحتی ادعا می‌کند که این بحثها و انتقادات که گفتم قبل از جنگ و یا در ابتدای جنگ وجود نداشته، بلکه هرچه بوده یک موضع "انساندوستانه محدودنگر" بوده که مصائب انسانهای ساکن کویت را می‌دید اما جنایت بزرگتر آمریکا را نمی‌دید و "این زمانی بود که جنگ شروع نشده بود". موضع دیگر "ناسیونالیسم کرد" بود که "فقط از سر مصلحت ملی‌اش به ما انتقاد می‌گرفت" که اینهم گویا پس از جنگ بوده است. من نمی‌دانم راجع به این طرز مجادله چه بگویم جز اینکه اعلام کنم متأسفانه این اظهارات خلاف واقع است. انتقادی که من داشته‌ام نه در رابطه با "مصلحت ملی کرد" و نه اصلاً در رابطه با مساله کرد بوده است. من از لزوم برخورد به رژیم عراق در قبال مردم عراق، از غائب بودن طبقه کارگر و کمونیست عراقی در تصویری که دفتر سیاسی ارائه می‌دهد صحبت کرده‌ام. برطبق موضعگیری دفتر سیاسی وظیفه طبقه کارگر و کمونیست عراقی چه می‌توانست باشد؟ آیا در عین مخالفت با آمریکا از رژیم عراق پشتیبانی کند، در مورد آن سکوت نماید و دنباله رو آن شود، و یا اینکه در این مورد سیاست و مطالبه معین و مستقلاً داشته باشد؟ این چیزی است که در تحلیل دفتر سیاسی غائب بود.

ناچارم اینجا اشاره کنم که بعدتر در نشست دیگری نظیر انتقاد من از موضع دفتر سیاسی از طرف رفقای دیگری هم مطرح شد، و در مقابل نکته مشخص که "در تصویر شما جای کمونیست عراقی خالی است"، رفیق حکمت پاسخ داد: "من کمونیستی توی عراق نمی‌شناسم" که البته برایشان توضیح داده شد تعدادی از این کمونیستها بخاطر داشتن ترجمه آثار حزب کمونیست ایران و منجمله نوشته‌های خود وی اعدام شده ماند.

اما آیا علاوه بر این جنبه اصولی، خود تحولات عراق می‌توانست و می‌بایست تأثیری بر موضع ما داشته باشد؟ در تحلیل عمومی ما از جنگ و ریشه‌های آن و موضعگیری در قبال آن البته نه، اما در مورد مساله

بخصوص مناسبات حکومت و مردم در عراق طبیعی است که باید تاثیر می گذاشت. نقصی که در موضع دفتر سیاسی وجود داشت و من به آن اشاره کردم، با توجه باینکه خود مردم عراق علیه حکومت "خودی" پیا خاسته و سر به اعتراض و شورش برداشتند، دیگر به یک عیب جدی که صرفنظر کردن از آن برای حزب یک اشتباه وخیم محسوب می شد، تبدیل می گردید. لذا انتظار طبیعی این بود که پس از خیزش مردم علیه رژیم عراق، پس از اینکه مردم خود وارد صحنه شدند و با عمل مستقیم خودشان نشان دادند که غیر از لشکرکشی و جنگ آمریکا چیز دیگری هم هست که باید از آن صحبت شود، دفتر سیاسی این واقعیت را بحساب بیاورد. متاسفانه نه فقط این کار نشد، بلکه برعکس این نقص تا حد یک اصل ارتقاء داده شد و مایه مباهات هم قلمداد گردید. اگر عدم اشاره به حکومت عراق هنگام لشکر کشی و جنگ آمریکا تحت عنوان اینکه می تواند آب به آسیاب آمریکا بریزد توضیح داده می شد، استدلالی که بنظر من نادرست بود، حال پس از تحولات درونی خود عراق، پس از جنبش توده ای در خود عراق، دیگر مطلقا توجیهی نداشت.

آیا نمی باید از خود پرسید چطور است پس از یکماه و نیم بمباران و آن جنگ بیرحمانه، بمحض اتمام جنگ اولین واکنش مردم عراق، و آنهم ابتدا مردم جنوب عراق و نه کردها، قیام علیه رژیم "خودی" است؟ چطور است برخی از شهرهای جنوبی، و منجمله بصره که دومین شهر عراق است، چندین بار بین مردم و قوای حکومتی دست بدست می شوند و سرانجام فقط بقیمت بیرحمانه ترین انتقامجویی های دسته جمعی دوباره "آرام" می شوند، بغداد فقط به یمن حکومت نظامی شدید مهار می شود و شهرهای کردستان سر به شورش بر می دارند؟ آیا این رویدادها عمق شکاف بین مردم و حکومت و پتانسیل قوی اعتراض و قیام را در این جامعه نشان نمی دهد که باید از طرف کمونیستها از همان ابتدا، قبل از فوران این نارضایتی ها، خاطر نشان می شد؟ آیا وقوع این جنبش های توده ای پر دامنه و قیام های نافرجام یا شکست خورده، دلیلی اجتماعی و نه فقط منطقی، بر این امر نیست که نقصی در تحلیل ما وجود داشته است؟ و آیا لاپوشانی این خلاء تحت عنوان اینکه "نباید وارد تحلیل اقتصاد سیاسی عراق شد" نبود که اکنون نتایج عملی خود را ببار آورده است؟ آیا بجای اصلاح کمبودی که وجود داشت، آنهم درست پس از آنکه خود توده زحمتکش و تحت ستم پیا خاسته بودند، باید اشتباه موجود تعمیق می شد و حرکت مردم لجن مالی می شد و در مقابل رژیم عراق عنوان تمجیدآمیز ناسیونالیسم "میلیتانت" را دریافت می کرد؟

و بالاخره آیا تحولات اخیر گواه صحت نظر من مبنی بر لزوم اشاره به حکومت عراق در قبال کارگران و مردم تحت ستم آن کشور و باز کردن جایی برای این مولفه در آینده نبود؟

در همین رابطه است که من در قطعنامه اول از "تغییر فضای رادیو" صحبت میکنم. قطعنامه جای بحثهای تفصیلی نبود و من ضمن ایرادی که به تحلیل دفتر سیاسی داشتم، به لزوم در نظر گرفتن فاکتور جدید قیام مردم و اثری که این امر بنظر من باید قاعدتا و بطور طبیعی بر فضای رادیوی ما می داشت، اشاره کردم.

اما همانطور که گفتم چیزی که از نظر من نقص معین، ولو مهمی، را تشکیل می داد که می توانست اصلاح شود، برعکس به شکل جزء منسجمی از یک دستگاه تحلیلی در می آید و مورد دفاع قرار می گیرد. من از نوشته های علنی و رسمی در "کمونیست" می گذرم که طبعاً می توانند بنا به مصلحت بناگزیبر در این مورد ساکت باشند. اما قطعنامه دفتر سیاسی که قرار است بشدت داخلی باشد هم در این مورد ساکت است. نه فقط ساکت است بلکه این نادیده گرفتن مولفه توده ها را تئوریزه می کند و برای آن مبنای تحلیلی تدوین می نماید. بند ۲ این قطعنامه می نویسد:

"مردم کردستان قربانی مصالح و کشمکش گرایشات و جریانات مختلف بورژوازی، و بطور مشخص قربانی

هژمونی طلبی امپریالیستی آمریکا در سطح جهان و خاورمیانه و ناسیونالیسم عرب و ناسیونالیسم کرد در منطقه هستند."

حقیقتا درست است که قربانی شدن مردم کردستان و مصائب و مشقات آنها به این مصالح و گرایشها نسبت داده شود. این عوامل بدرجات و به شیوه‌های مختلف در این قربانی کردن سهیمند و باید این حقیقت را برای توده کارگر و زحمتکش توضیح داد. بحث بر سر تقصیر همه گرایشها و جریانات بورژوازی در قربانی کردن مردم کردستان نیست، این البته حقیقتی است. بحث و اختلاف بر سر اینست که آیا علاوه بر این گرایشها و جریانات بورژوازی، جنبش توده‌ای، حرکت کارگران و زحمتکشان، قیام رادیکال و خلقی هم خود را نشان داد یا نه. آیا این هم یکی از مولفه‌های تحولات اخیر در کردستان عراق بود یا خیر؟ آیا اصولا فقط قربانی شدن وجود داشت، یا اعتراض و بپاخاستن و مطالبه و قیام هم بود؟ قطعنامه دفتر سیاسی جایی برای این مولفه باز نمی‌کند و آنرا بحساب نمی‌آورد. مقاله رفیق ایرج آذرین در کارگر امروز شماره ۱۴ به روشنترین وجهی نفی این مولفه را فرموله و تئوریزه می‌کند:

"خلاصه کنیم: لشکرکشی آمریکا به منطقه و جنگ با عراق آرایش سیاسی منطقه را در هم ریخت و معادلات سیاسی جدیدی برقرار کرد. ناسیونالیسم کرد و ناسیونالیسم عرب در عراق، تخاصم سنتی خود را این بار در رابطه با یک سلسله سیاستهای بین المللی به یک جنگ تمام عیار رساندند. رویدادهای اخیر کردستان عراق که به آوارگی میلیونی مردم کرد منجر شد ماحصل عملکرد این سه مولفه اصلی (سیاستها و جنگ امپریالیستها، ناسیونالیسم عرب در عراق، و ناسیونالیسم کرد) بوده است."

اکنون دیگر باید دستگاه تحلیلی رفیق حکمت و دفتر سیاسی در قبال تحولات عراق، و در نتیجه اختلافی که بر سر این مساله موجود است، روشن شده باشد. سیر برخورد وی به رویدادها هم باین ترتیب کاملا قابل درک است:

ابتدا در جنگ خلیج از هر اشاره‌ای به حکومت عراق در قبال کارگران و مردم تحت ستم این کشور تحت عنوان اینکه "حالا موقع این نیست که ما وارد اقتصاد سیاسی عراق شویم" خودداری می‌شود (خود این اصطلاح "اقتصاد سیاسی عراق" هم فقط بخاطر بغرنج کردن قضیه طرح می‌شد. کافی بود به طبقه کارگر و مردم تحت ستم عراق، حق آنها برای بر سرکار آوردن حکومتی که هم علیه امپریالیسم باشد و هم با مطالبات آنها سازگاری داشته باشد، اشاره شود). سپس وقتی که بهر حال این مولفه ناخوانده خود وارد صحنه می‌شود، سردی و بی‌تفاوتی، نادیده گرفتن و بالاخره نفی تحلیلی آنها در پیش گرفته می‌شود و درست موقعی که ما دیگر اطلاعات کافی در مورد حرکت توده‌ای در کردستان، جنبه‌های مترقی آن و فراتر رفتن و تمایز آن از عملکرد سنتی ناسیونالیسم را بدست آورده‌ایم، با خارج کردن دلخواه و خودسرانه مولفه انقلاب توده‌ها و گرایش رادیکال و انقلابی در این حرکت و تئوریزه کردن "سه مولفه"، رسما همه چیز به فعل و انفعال نیروهای بورژوازی و به ناسیونالیستها نسبت داده می‌شود.

چه کسی انقلاب مردم را بحساب بورژوازی و ناسیونالیستها می‌نویسد؟

آنوقت نویسنده و یا تدوین کننده این تحلیلها هیچ فرصتی را برای یادآوری اینکه "نباید مبارزه مردم را بپای ناسیونالیستها نوشت"، از دست نمی‌دهد. کسی که علیرغم تمام واقعیات مسلم چشم خود را بر روی یک جنبش توده‌ای انقلابی واقعی در کردستان، جنبشی که در خون غرق شد و مورد توطئه سکوت "هر سه مولفه" قرار گرفت، می‌بندد و آنرا جز بپای "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها" نمی‌نویسد، بدون اینکه خم بابرورد این وعظ

را که یکی از مشخصات ناسیونالیسم "تداعی کردن یک ملت، یا به عبارت بهتر مردم زاده شده در یک چهارچوب ملی مفروض، با ناسیونالیسم و یکی گرفتن آن" است تکرار می‌کند و از منتسب کردن آن به طرف مجادله کوتاهی نمی‌ورزد.

گفته می‌شود که "مبارزه برای رفع ستم ملی با ناسیونالیسم یکی نیست". حرف بسیار بجایی است، اما باید آنرا در تحلیل مشخص هم بکار برد. من می‌گویم و می‌نویسم که جنبش اخیر در کردستان عراق، اگر هم صرفاً بخاطر رفع ستم ملی بوده باشد، نباید بخاطر عملکرد جریانات بورژوا ناسیونالیست نفی شود بلکه در نفس خود قابل پشتیبانی است. در مقابل رفیق حکمت که خوب هم می‌داند جنبش مورد بحث کاملاً از این چهارچوب فراتر رفته و اصولاً از لحاظ مضمون، روش و شعارها و غیره ابعاد کاملاً جدیدی بخود گرفته بوده است، بیش از هر کس در منتسب کردن جنبش توده‌ای در کردستان عراق به جریانات ناسیونالیستی و یکی گرفتن آنها اصرار می‌ورزد! نیاز به دقت زیادی نیست تا شخص بفهمد چه کسی فعل و انفعالات "در درون یک چهارچوب مفروض ملی" را دارد باصرار با ناسیونالیسم یکی می‌گیرد.

ناسیونالیسم کرد بعنوان یک جریان سیاسی بورژوایی در سالهای اخیر هرچه بیشتر بقایای پیرایه‌های رادیکال را از خود زدوده و جنبه‌های آشکارا ارتجاعی را در خود تقویت کرده است. این موضوع منجمله از طرف خود من در مقاطع مختلف بیان شده است. تحولات اخیر در عین حال که خود مقطع مهمی را در این جهت تشکیل می‌دهد، فرصتی برای به نمایش گذاشتن عملکرد این جهت‌گیرها و مواضع ناسیونالیسم بود و تقابل آنها بامناف توده‌های زحمتکش و رسیدن آنها به پایان خط، از نقطه نظر انقلاب توده‌ها، را نشان داد. اما بحث بر سر این است که مبارزه واقعی با ناسیونالیسم و تلاش برای منزوی کردن آن در حرکت‌های سیاسی جامعه، پیش از هر چیز از راه پشتیبانی از حرکت‌ها و جریانهای انقلابی، کمک به شکل‌گیری و تقویت گرایشها و جریانات کارگری و کمونیستی مستقل، کمک به رشد و گسترش نفوذ این گرایشها و جریانات و تحکیم پیوند آنها با توده کارگر و زحمتکش و با جنبش انقلابی توده‌ها مقدور است.

من از همان ابتدا نقص موضع دفتر سیاسی در قبال بحران خلیج را غائب بودن طبقه کارگر و مردم عراق، غائب بودن کمونیستها ذکر می‌کنم، من از همان ابتدای شروع اعتراضات توده‌ای یکی از ارکان خط مشی حزب در منطقه را "کمک به شکل‌گیری و تقویت جریانهای مستقل کارگری و کمک به شکل‌گیری جریانهای کمونیستی و کارگری" میدانم، من در همه جا می‌نویسم که باید حساب قیام مردم زحمتکش را از استراتژی امپریالیستها جدا کرد، می‌نویسم این "مرحله دیگر و جنبه کاملاً متفاوتی" است و ملحوظ کردن این مساله را "شرط داشتن موضعگیری اصولی" اعلام می‌کنم، من می‌نویسم که حساب رهبری را باید از توده‌ها جدا کرد و این رهبری را چه به مناسبت سیاست مبنی بر بند و بست با امپریالیسم و وابسته کردن سرنوشت ملت کرد به مصالح امپریالیسم و چه بخاطر تنزل دادن و محدود کردن مبارزه توده کارگر و زحمتکش، مخالفت کردن با جنبه‌های رادیکال و سوسیالیستی مورد انتقاد قرار می‌دهم و غیره و غیره. و بالاخره من بر مبنای جهت‌گیریهای عمومی مذکور در فوق می‌نویسم:

"تلاش برای داشتن یک سیاست فعال و در عین بی سروصدا و محتاطانه برای کمک به جریانات کارگری و کمونیستی در کردستان عراق. تشویق و کمک به شکل‌گیری اتحادیه‌ها و تشکلهای کارگری مستقل. تشویق و کمک به شکل‌گیری جریانات کمونیستی در شهرها و نیز به شاخه نظامی کمونیستها در جنبش مسلحانه مردم. دفاع از و تقویت سیاستها و پلاتفرم‌های دموکراتیک و انقلابی در جنبش کردستان عراق."

اما جریانی که از همان ابتدا کارگر و زحمتکش عراقی را از قلم انداخته بود، کمونیستی در آنجا نمی‌شناخت،

جریانی که لام تا کام از قیام حرفی نمی‌زند، آنرا مورد تایید و پشتیبانی قرار نمی‌دهد، در هیچ کجا اثری از تعیین وظایف نسبت به سوسیالیست عراقی و کرد و حمایت از آن نیست، جریانی که هیچ نوع وظیفه‌ای را در مقابل حزب کمونیست در قبال این وضعیت نمی‌گذارد و حزب را در مقابل این حرکتها و تحولات بی‌وظیفه می‌کند، جریانی که این نادیده گرفتن مولفه توده‌ها، انقلاب و کمونیستها را تحت عنوان "سه مولفه" تئوریزه کرده و تا سطح یک اصل ارتقا می‌دهد، همین جریان بخود اجازه می‌دهد در جواب بند فوق بنویسد: "چرا قید محتاطانه و بی سروصدا در بند مربوط به حمایت از سازمانهای اپوزیسیون کرد نیامده، چرا آنجا خبری از احتیاط نیست؟ ... چرا وقتی پای حمایت از اینهاست این ذوق زدگی و جسارت را می‌بینیم و در مورد جنبش کارگری تبصره‌های احتیاط آمیز را شاهدیم؟"

بگذریم که قید احتیاط طبعا در مورد رابطه با سازمانهای ناسیونالیستی سنتی هم درست است، اما مساله اصلی این نیست. باید پرسید آخر سیاست اثباتی خود شما در مورد کارگر و کمونیست کرد عراقی در جریان این حرکتها چیست؟ این چیزی است که شما نتان را به آن نمی‌زنید. بسیار خوب، من گفته‌ام باید با احتیاط آنها را تقویت کرد، شما که اصلا اشاره‌ای به آنها نکرده‌اید، شما که اصلا از ابتدای بحران خلیج آنها را نادیده گرفتید، گفتید "کمونیستی توی عراق نمی‌بینید"، حالا هم که آنها علیه بورژوازی حاکم بلند شده‌اند ملامتشان می‌کنید و توی سرشان می‌زنید. آخر نمی‌شود فقط بعنوان بول گرفتن در بحث از اینکه چرا من قید احتیاط را بکار برده‌ام صحبت کرد. آیا شما واقعا خواستار پشتیبانی آشکارتر و جسورانه‌تر از آنها بوده‌اید؟ اگر اینطور بود واقعا می‌شد با بحث شما کنار آمد. اما وقتی کسی که مطلقا در تمام قطعنامه‌ها و نوشته‌هایش در باره تحولات اخیر اثری از نام بردن و ذکر آنها نیست، چه برسد به پشتیبانی جسورانه‌تر، کسی که به ترتیب سعی دارد از ارزش و مکان فعالیت و عملکرد آنها طی این دوره بکاهد، کسی که کار آنها را جز آب به آسیاب آمریکا و ارتجاع محلی ریختن قلمداد نمی‌کند، وقتی چنین کسی به اینگونه "استدلالتها" متوسل می‌شود، کار او را جز عوامفریبی چه نامی می‌توان گذاشت؟

چه کسی سنت طبقاتی ما را در کردستان دود می‌کند و بهوا می‌برد؟

و اما اشاره‌ای هم باینکه چه کسی سنت طبقاتی ما را در کردستان دود می‌کند و بهوا می‌برد، ضروری است.

برای اطلاع خواننده باید بگویم، دست کم تا جایی که من اطلاع دارم، سیاستی که ک.ر. کومه‌له در دوره اخیر در قبال رویدادهای اخیر پیش گرفت، در اساس با آنچه من در قطعنامه‌ها نوشته‌ام و در این نوشته بیشتر شرح دادم یکی است. ملاحظات عملی این رفقا بحث دیگری است.

بنابراین رفیق حکمت باید ضمنا تکلیف خود را با سیاستهای ک.ر. کومه‌له و عملکرد تشکیلات در این دوره هم روشن کند. حال که گزارشهای کافی به دفتر سیاسی داده شده، دیگر نمی‌شود فقدان موضعگیری تحت عنوان "از وضعیت تشکیلات کردستان و رهبری کومه‌له خبر نداریم" را ادامه داد. از نظر من تشابه این موضعگیری با آنچه من نوشته‌ام، دلیل دیگری است بر اینکه هر دوی آنها بر مبنای "سنت طبقاتی ما در کردستان" قرار دارند.

من بسهم خود این سیاستها را، تا جاییکه از آن با خبر شده‌ام، در کلیت خود تایید می‌کنم و آنرا یکی از صفحات روشن تاریخ حزب کمونیست و کومه‌له در قبال برخورد به جنبش و حرکت توده‌ای کارگران و زحمتکشان می‌دانم. این رفقا در شرائطی بسیار دشوار و پیچیده، و نیز در حالیکه تشکیلات در وضعیت بسیار بدی بسر می‌برد، توانستند یکی از بهترین عملکردها را از خود نشان دهند. سیاست‌گزاری و عملکرد آنها بسهم خود این

امکان را تسهیل و تقویت کرد که کارگران و کمونیست‌ها در مقابل دستجات رنگارنگ بورژوازی، با افتخار سر بلند کنند و در عمل نشان دهند که "جنبه دیگری"، "مرحله کاملاً متفاوتی" و "مؤلفه دیگری" هم وجود دارد که برای چند هفته هم شده فضای سیاسی کردستان را از خود آکنده است و مطمئناً برای آینده فعالیت سوسیالیست‌ها در کردستان و آینده جنبش انقلابی بطور اعم دارای اثرات بسیار دیرپایی خواهد بود.

این سیاست موجب شد که با وجود اینکه کومه‌له هیچگونه دخالت رسمی در این ماجرا نداشت و خود را به کمک‌های انسانی، البته بالنسبه گسترده و بموقع، محدود می‌کرد، و با وجود اینکه بهر حال یک سازمان خارجی محسوب می‌شود، اما در نظر مردم بپاخاسته و انقلابی، در نظر کارگران و سوسیالیست‌ها و اقشار رادیکال جامعه بصورت محبوبترین سازمان سیاسی در آید و سمپاتی و محبت عمیق در میان توده‌های زحمتکش و ستم‌دیده را برای خود کسب کند، بنحویکه اثرات آن حتی در میان آوارگان کرد در ایران و ترکیه نیز خود را نشان دهد و حتی بر فضای سیاسی کردستان ایران تاثیر مثبت بگذارد.

باید بگویم که من خوشوقت‌م از اینکه مواضع دفتر سیاسی در این دوره در کردستان با اجرا در نیامد، چرا که لطامت آن برای حزب کمونیست علی‌العموم و برای کومه‌له علی‌الخصوص جبران‌ناپذیر می‌بود و برآستی "سنت طبقاتی ما را در کردستان دود می‌کرد و بهوا می‌برد".

از سوسیالیستی که با کردستان عراق و با انقلاب آن آشنا است انتظار می‌رود تا سهم خود واقعیت تحولات را برای سوسیالیست آمریکایی و اروپایی توضیح دهد، برایشان شرح دهد که سوسیالیست‌های کردستان، در شرائطی بسیار دشوار و پیچیده و در مقابله با نیروهای بورژوازی که از هر سو، در قالب دشمن یا بنام دوست، محیط را فرا گرفته بودند، آنها فصل کاملاً جدید و تصویر کاملاً متفاوتی از کردستان ترسیم کردند، برایشان تعریف کند که چگونه آنها در عمل نشان دادند که - برخلاف روایت مطبوعات کشورهای غربی - کردستان فقط محل تاخت و تاز رهبران قبیله‌ای و یا دیپلمات‌های ناسیونالیست تازه بدوران رسیده‌ای نیست که تلویزیون‌ها غربی مایلند مصاحبه‌های آنها را در حمایت از دولت‌های امپریالیستی پخش کنند، بلکه جایی است که قیام شهری، خواست‌های رادیکال و کارگری، شعارها و اشکال سازمانیابی بالنسبه پیشرو و جریان‌ات چپ و سوسیالیست نیز در آنجا سر برآوردند. از سوسیالیست آشنا به منطقه انتظار می‌رود که باین ترتیب کمک کند دست سوسیالیست‌های کردستان در دست سوسیالیست‌های آمریکایی و اروپایی گذاشته شود، نه اینکه با کتمان جنبه‌های رادیکال و انقلابی و عادلانه این جنبش، با نوشتن همه چیز بی‌پای ناسیونالیسم، با ادعای اینکه خارج از "سه مؤلفه" چیزی وجود نداشته است، با رسانه‌ها و جریان‌ات بورژوازی همداستان شده و بنوبه خود به مخدوش کردن تصویر واقعی و ذهنیت کارگران و سوسیالیست‌ها بپردازد.

پاره‌ای نکات حاشیه‌ای

در پایان باید به پاره‌ای نکات که از نظر من به‌رحال حاشیه‌ای است اما رفیق حکمت جزوه خود را از آنها پر کرده است نیز اشاره بکنم. البته این نکات آنقدر زیادند و آنقدر غیر واقعی، مغرضانه و مملو از نکات اشتباه آمیزند که جواب دادن کامل به آنها برآستی خود محتاج یک جزوه مفصل است. اما این را من کاری نالازم و حتی انحرافی می‌دانم و لذا فقط به پاره‌ای از آنها بطور مختصر اشاره خواهم کرد.

یکی از این موارد قضیه هلیکوپترهای عراقی است که رفیق حکمت وانمود می‌کند گویا من در اهمیت آن در شکست قیام و جنبش توده‌ای کردستان مبالغه کرده‌ام تا توجهی برای شکست و عقب نشینی جنبش (که او درست آن را مال ناسیونالیسم اعلام می‌کند) دست و پا کنم. اگر کسی تجاهل نکند، می‌داند قضیه بکلی

چیز دیگری است. من خواسته‌ام بگویم آمریکا در عین تضاد و خصومتی که با رژیم عراق داشت، اما بمحض دیدن آثار یک قیام و خیزش توده‌ای بنحو محسوسی فشار را برای دوره معینی از روی حکومت عراق برداشت و حتی برای سرکوب آن به دولت عراق چراغ سبز داد و با اعلام اینکه حکومت مرکزی را به "آشوب و آناشوی" ترجیح می‌دهد وی را تشویق کرد و از لحاظ فنی هم این کار را با رفع محدودیتهایی که بر نقل و انتقال نیرو و بر پرواز هواپیماها و هلیکوپترهای عراقی گذاشته بود تسهیل نمود. علت اتخاذ این سیاست را هم توضیح داده‌ام: قرار نبود جنگ آمریکا در منطقه خیزش توده‌ای، مسلح شدن مردم و وارد صحنه سیاسی شدن آنها از موضع قدرت را موجب شود. باید برای همه روشن می‌شد که در "نظم نوین جهانی" آمریکا جایی برای ابراز و اعمال اراده مردم وجود ندارد و در این نظم نوین، همانند "نظم کهن" انقلاب امر ممنوعی است که مکافات خواهد دید. این پیام جرج بوش به مردم کردستان، مردم منطقه و مردم جهان بود. می‌خواهید اسم آن را چرخش بگذارید یا خیر مهم نیست، ولی بهر حال این واقعیتی بود که همه دنیا از آن صحبت کردند. من خواسته‌ام امپریالیستی بودن این سرکوب را نشان دهم و کاذب بودن شعار دموکراسی و حقوق بشر امپریالیستی و بی‌پایه بودن توهومات در قبال آنها را خاطر نشان کنم. بحث من هیچ دخلی به اهمیت کم یا زیاد هلیکوپترها در جنگ کردستان ندارد. کافی است انسان بخاطر بیاورد که چطور با ظهور حرکات مردمی در عراق هر دو طرف مخاصمه، آمریکا و متحدان آن از یکطرف و عراق از طرف دیگر، در ضدیت با این جنبش و لزوم سرکوب و مهار آن از خود وحدت نشان دادند. عربستان سعودی، مصر و سوریه به آمریکا در مورد تضعیف نکردن ارتش عراق و عدم پشتیبانی از آشوب هشدار دادند، ایران با تجزیه احتمالی عراق مخالفت کرد و اعلام نمود از تمامیت ارضی آن مدافعه می‌کند و ترکیه علاوه بر این رسماً از دخالت نظامی در چنین شرايطی صحبت کرد. علت این هم روشن است، زیرا که دقیقاً این جنبش و این حرکت بود که در تصویر امپریالیستی و بورژوازی منطقه نمی‌گنجید و بطور عینی با منافع آنها در تضاد بود. شکست، رنج و آوارگی میلیونی حقیقتاً محصول و تحفه "نظم نوین جهانی" بود، اما قیام بی‌شک نه. این پدیده یا مولفه‌ای بود که در تقابل با مبانی نظم بورژوا امپریالیستی سر بلند کرد و بهمین دلیل هم بود که در شکستش همه نیروهای بورژوازی دست به یکی کردند. این چیزی است که من خواسته‌ام بگویم و نه درجه اهمیت هلیکوپترها در جنگ. رفیق حکمت که نمی‌خواهد این انقلاب مردم و ناسازگاری عینی آن با منافع امپریالیسم و بورژوازی را برسمیت بشناسد، نمی‌خواهد دست از سناریوی خودمبنی بر در راستای منافع آمریکا بودن این جنبش توده‌ای دست بردارد، بیهوده خود را دچار این بحث پرت و ناموجه می‌سازد.

همینطور است قلمفرسایی در مورد مساله نفت کرکوک که بکلی نامربوط است و فقط برای این عنوان شده تا سناریو و توضیح رفیق حکمت از موضع من را بهر قیمتی مثلاً مستند کند.

نکته دیگر اصطلاح جنبش کردستان است که بعضاً در نوشته‌های من که مورد استناد قرار گرفته‌اند بکار رفته است. رفیق حکمت مدعی است که به کار بردن این اصطلاح "بازگشتی است به تبیین ناسیونالیستی"، "گامی اساسی به عقب" است و "خیلی وقت بود که این عبارت به این صورت توسط مبلغین و مروجین حزب بکار نرفته بود". یادآوری می‌کنم که نه "خیلی وقت پیش" بلکه در همین دوره و در رابطه با همین بحثها، آنهم نه صرفاً از جانب "یکی از مبلغین و مروجین حزب" بلکه از طرف یکی از اعضای دفتر سیاسی، آنهم نه یک بار بلکه بکرات عین همین اصطلاح بکار برده می‌شود. رفیق رضا مقدم در همان شماره‌ای از کارگر امروز که مقاله مرا چاپ کرده، خود نوشته‌ای روی کردستان عراق دارد که طی آن بارها همین اصطلاح را بکار می‌برد. طبعا من قصد ندارم هیچ دفاع خاصی از این اصطلاح بکنم و مساله را یک جنبه اصولی بدهم، بلکه فقط خواستم نشان دهم که چطور مغرضانه به هر چیزی علیه من چنگ انداخته می‌شود، چطور بار فوق‌العاده و ناموجهی روی این اصطلاح گذاشته می‌شود و چقدر این بحث فاقد جنبه علمی و بیطرفانه است.

همچنین من تماما بر قیام توده‌ای، جنبش توده‌ها، و نظیر آنها تاکید می‌کنم، می‌گویم و می‌نویسم که این قیام حتی قبل از ورود و دخالت نیروهای پیشمرگ سازمانهای سیاسی سنتی کردستان درگرفته، باید بفکر تقویت جناح کارگری و کمونیستی مستقل در آن بود، باید پلاتفرم دموکراتیک و انقلابی را در آن مورد حمایت قرار داد و غیره و غیره. اما بصری اینکه در مقاله‌ام در کارگر امروز از "مردم مسلح" و پیشروی آنها صحبت می‌کنم، رفیق حکمت بخود اجازه می‌دهد بنویسد که من پیشروی جنبش کردستان را فقط در پیشمرگ خلاصه کرده‌ام و همه چیز را از دریچه نگرش سنتی مبارزه پیشمرگانه در کردستان فهمیده‌ام. ولی به چه دلیل؟ برای رفیق حکمت به استدلال نیازی نیست و ادعای صرف کفایت می‌کند.

از این گونه لوٹ کردن و مسخ کردن محتوای واقعی بحث‌ها تا بخواهید هست. از این قبیل است مساله باصطلاح خیانت آمریکا، سرزمین امن، نفت کرکوک و غیره که حتی وارد شدن تفصیلی برای جوابگویی به آنها را نالازم می‌دانم. بعلاوه رفیق حکمت بخود حق می‌دهد بدون کوچکترین موجبی اتهام آشنا - و فدایی گونه - روستایی و پیشاسرمایه داری و غیره را نیز بطور دلخواه به وسط بحث بیندازد. به استدلال و استنادی هم نیاز نیست، دانستن محل تولد شما برای بزبان آوردن این ادعا که، متاسفانه همانند مواردی که از خارج حزب بما حمله می‌کردند، بیشتر حکم یک توهین را دارد کفایت می‌کند.

اما در پایان این قسمت می‌خواهم بر روی نکته‌ای انگشت بگذارم. آنجا که بحث رابطه با نیروهای اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد عراق و "بی‌احتیاطی" من در این خصوص است، رفیق حکمت سوالی مطرح می‌کند که شیوه طرح آن بسیار "جالب" است. می‌نویسد:

"چرا آنجا خبری از احتیاط نیست... مگر نه اینست که دولت عراق، تا آنجا که تبیین‌های شفاهی دست‌اندرکاران حزب کمونیست در کردستان گواه مساله است، برای هشدار به شما در مورد نزدیکی به احزاب اپوزیسیون کرد اردوگاهتان را بمباران شیمیایی و غیر شیمیایی کرده و حدود ۳۰ نفر را کشته، بارها اخطار داده و احتیاط در اینمورد یکی از اصول دیپلوماسی کومه‌له است؟" (جزوه مذکور، ص ۱۰)

از اینکه بحث ذوق زدگی و بی‌احتیاطی مطلقا بی‌مورد است و صرفا برای ایجاد حالت روانی مناسب در خواننده جهت قبول نتیجه‌گیری‌های رفیق حکمت اختراع شده است، می‌گذرم. اینجا نکته دیگری جلب توجه می‌کند: چرا "هشدار به شما" و "بمباران اردوگاهتان" و نه هشدار به ما و بمباران اردوگاهمان؟ توضیح علت بمباران هر چه می‌خواهد باشد، مگر هشدار به "ما" داده نشده و اردوگاه "ما" بمباران نشده است؟ این برخورد به قضیه بعنوان یک موضوع خارجی از چه روست؟ مگر فقط به عده خاصی هشدار داده شده بود؟ اما این بازی با ضمائر البته بی‌حکمت نیست: اولاً، باید این واقعیت که حزب کمونیست، و بطور مشخص کومه‌له، قبلا هم چنین روابطی با احزاب اپوزیسیون کرد داشته حالت دوپهلوی بخود بگیرد و بتواند بموقع اینطور هم تفسیر شود که "شما" و نه "ما" این روابط را داشته است. باین ترتیب رفیق حکمت خود (و هر کس را که مایل باشد و تشخیص بدهد) نسبت به این سیاست و عملکرد بیگانه قلمداد کند. واقعیت اما این نیست. سیاستی که وجود داشته سیاست حزب و رهبری آن بوده و رفیق حکمت هم همیشه در رهبری حزب بوده است. بنابراین شمایی وجود ندارد، اگر این روابط را داشته‌ایم از طرف "ما" بوده است. ثانیاً، با نسبت دادن مسئولیت روابط با احزاب کرد عراقی به "شما" و توضیح علت این بمبارانها هم با داشتن این روابط، بسادگی می‌توان در موقع لزوم عده خاصی را بخاطر سیاست "شان" که منجر به چنین وقایع ناگوار و دردناکی شده است مورد اتهام قرار داد.

باین ترتیب رفیق حکمت با این ظریف‌کاری دارد وسط دعوا نرخ تعیین می‌کند و برای بهره‌برداری آینده حسابی باز می‌کند. هر چقدر این زشت و نازل هم باشد، اما متاسفانه واقعیت دارد.

خلاصه کنم: تحلیل و موضع رفیق حکمت و دفتر سیاسی در قبال تحولات کردستان عراق، وجود یک انقلاب، یک قیام و جنبش انقلابی توده‌ای انقلابی را که یکی از واقعیات مسلم تحولات اخیر کردستان عراق بود نمی‌بیند و برسمیت نمی‌شناسد. با عنوان کردن تز "سه مولفه" و "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها" این نادیده گرفتن و حذف عامل و مولفه توده‌ها، جنبش انقلابی و جریان رادیکال و سوسیالیستی را تا سطح یک اصل ارتقاء می‌دهد.

بیش از آن، این حرکت را می‌آلاید و طرد می‌کند، همدریف "جنبش مجاهدین افغان"، "کنترا" و "یونیتا" قلمداد می‌کند و این را هم به سازمانهای خاص و یا گرایش معینی محدود نمی‌کند، بلکه توده‌های وسیع و کل جنبش و حرکت توده‌ای دوره اخیر را باین ترتیب خصلت‌نمایی می‌کند (در قطعنامه دفتر سیاسی بطور پوشیده‌تر، در جزوه رفیق حکمت کمابیش صریح و در مقاله رفیق آذرین بصراحت و حتی با تاکید).

این موضع تمام جنبه‌های تحولات اخیر و منجمله قیام و جنبش توده‌ای و نیز گرایش رادیکال را، که آشکارا در تمایز و حتی در تقابل با سنت و احزاب ناسیونالیستی موجود سر برآورد، با تز "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها" توضیح می‌دهد. بحث دفتر سیاسی "اصولا" جایی برای طبقه کارگر، برای کمونیستها و نیروهای چپ و انقلابی، برای انقلاب باز نمی‌کند، از همان ابتدا آنها را نادیده می‌گیرد و وقتی که این عوامل جلوی چشم بخشی از حزب اتفاق می‌افتد و به دفتر سیاسی هم گزارش می‌شود، سعی می‌کند موجودیت آن را با دلائل "اصولی" نفی کند و همه چیز را بیای ناسیونالیسم کرد بنویسد.

موضع دفتر سیاسی و رفیق حکمت طبیعتا از هر گونه تدوین سیاست اثباتی مشخص در قبال حرکت انقلابی‌ای که توده کارگر و زحمتکش بعمل آورد و بالاخص در قبال جریان سوسیالیستی در آنجا عاجز است و در این مورد کاملا از خود سلب مسئولیت می‌کند. این موضع باین ترتیب حزب را در قبال این تحولات، در قبال جریان سوسیالیستی در عراق و مشخصا در کردستان عراق بی‌وظیفه می‌کند.

پشت کردن به حرکت توده‌ای و انقلابی که روی داد، انقلابی که متاسفانه در خون و در سکوت غرق شد، و پشت کردن به جریان سوسیالیستی و انقلابی در این حرکت و آلودن و لجن مال کردن همه چیز تحت نام ناسیونالیست و آمریکایی همچون خطی در تمام موضع دفتر سیاسی جریان دارد.

تا آنجا که به جزوه رفیق حکمت هم برمی‌گردد، این نوشته صرفنظر از محتوای آن از لحاظ روشی که دارد بی‌نهایت نامستدل، نامستند و دارای نتیجه‌گیریهای اختیاری است، از طرح و برخورد به موضوعات واقعی مورد بحث طفره می‌رود و در مقابل به مسخ و لوث کردن بحث‌ها و پیش کشیدن مسائل نامربوط و خود ساخته می‌پردازد. این نوشته صفحات کافی به بررسی نقش هلیکوپترهای عراقی و قضیه نفت کرکوک و مکان فرضی آنها در تفکر من اختصاص میدهد، و آن را با مطایبه و نکته‌گویی کافی هم مزین می‌کند، اما در بیان وقوع یک قیام، و بطریق اولی در تدوین روش برخورد اثباتی حزب کمونیست به این جریان بکلی ساکت و الکن است.

و بالاخره از لحاظ تشکیلاتی هدفی که رفیق حکمت دنبال می‌کند جز مساله ساختن و فضا ساختن برای تصفیه

حسابهای تشکیلاتی چیز دیگری نیست. هر قدر در پرداختن به یک حرکت واقعی توده‌های انقلابی، در جمع‌بندی و درس گرفتن از تجارب مشخص آن، در توجه به بالا بردن نقش و نفوذ حزب کمونیست و شعارها و سیاستهای آن و تحکیم پیوند آن باتوده کارگر و زحمتکش بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی نشان داده می‌شود، در عوض در بهره‌برداری از این رویدادها بمنظور پیشبرد خرده حسابهای تشکیلاتی نهایت توجه و دقت معمول می‌شود. در همان ابتدای قطعنامه دفتر سیاسی گفته می‌شود که وی "از طرح این مباحثات و بیان روباز این نظرات استقبال می‌کند"، اما "بویژه" برای اینکه این کار به "تعیین تکلیف نهایی با بقایای ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست کمک می‌کند". این آزادی بیان نیست، این سنگین کردن فضا برای بیان آزادانه نظرات اعضای حزب است. این فقط تهدید تشکیلاتی اعضا به اخراج در صورت مخالفت با نظرات دفتر سیاسی است که در قالب آزادی بیان عرضه می‌شود.

بهر رو این من نیستم که باید جواب بدهم. این رفیق حکمت و دفتر سیاسی هستند که در قبال موضعی که گرفته‌اند و روشی که دارند مسئول و جوابگو می‌باشند. نه با کلی گویی، نه با طرح مسائل نامربوط و انحرافی و نه با تهدیدهای تشکیلاتی نمی‌توان گریبان خود را از مسئولیت در قبال این اشتباهات سیاسی جدی خلاص کرد.

۶ / ژوئیه / ۹۱